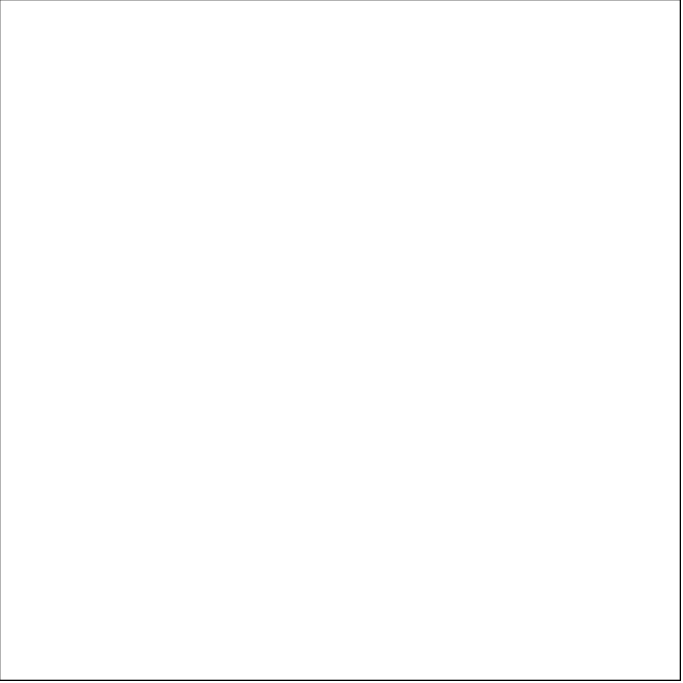


جړوښ و ځړاړڼا

Chicken and Millipede



✎ Winnay Asara

✉ Magriet Brink

📄 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e

Danesh Library)

|| 3

🗨️ / English / English / English



Global Storybooks

globalstorybooks.net

جړوښ و ځړاړڼا / Chicken and

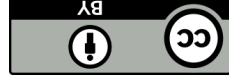
Millipede

✎ Winnay Asara

✉ Magriet Brink

📄 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library) (prs)



This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>





خروس و هزارپا با هم دوست بودند. ولی همیشه با هم در حال رقابت بودند. یک روز تصمیم گرفتند با هم فوتبال بازی کنند تا ببینند چه کسی بهترین بازیکن است.

...

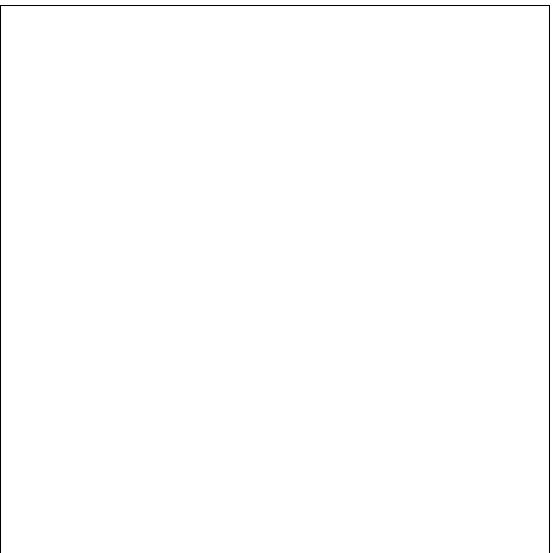
Chicken and Millipede were friends. But they were always competing with each other. One day they decided to play football to see who the best player was.

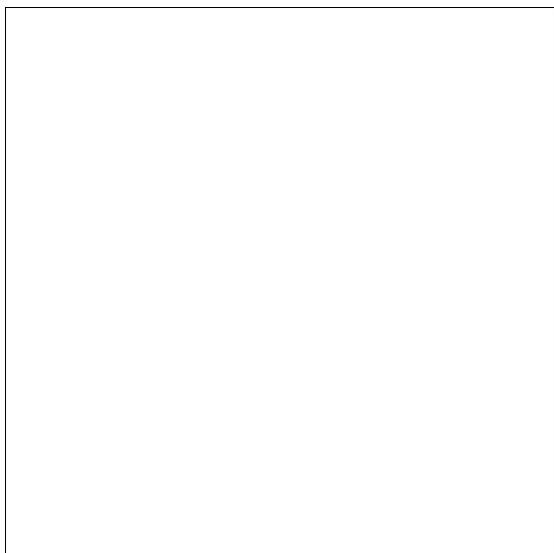
They went to the football field and started their game. Chicken was fast, but Millipede was faster. Chicken kicked far, but Millipede kicked further. Chicken started to feel grumpy.

...

کړو.

آيا هغه به زموږ فوټبال رښتيا وپاڼي جوړه کړي. خو د دې لوبې په پيل کې د مرغۍ لوبغاړي د مرغۍ لوبغاړي په پرتله ډېر اوږد لوبول. خو د مرغۍ لوبغاړي د مرغۍ لوبغاړي په پرتله ډېر اوږد لوبول. خو د مرغۍ لوبغاړي د مرغۍ لوبغاړي په پرتله ډېر اوږد لوبول.

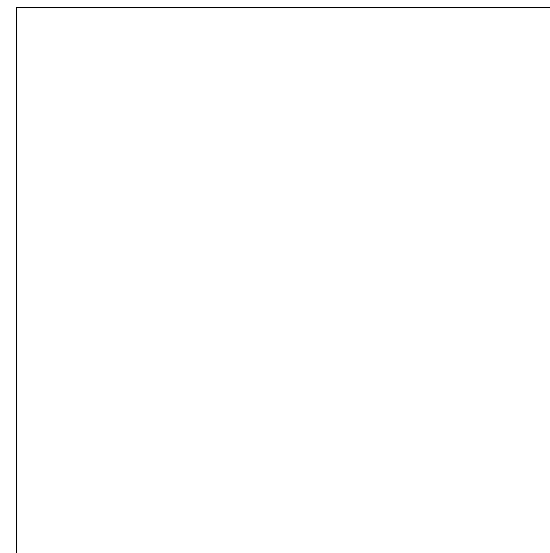




آن‌ها تصمیم گرفتند که یک شوت پنالتی بزنند. اول، هزارپا دروازه‌بان شد. خروس فقط یک گل زد. بعد نوبت خروس شد که در دروازه بایستد.

...

They decided to play a penalty shoot-out. First Millipede was goal keeper. Chicken scored only one goal. Then it was the chicken's turn to defend the goal.



از آن زمان به بعد، مرغ‌ها و هزارپاها با هم دشمن شدند

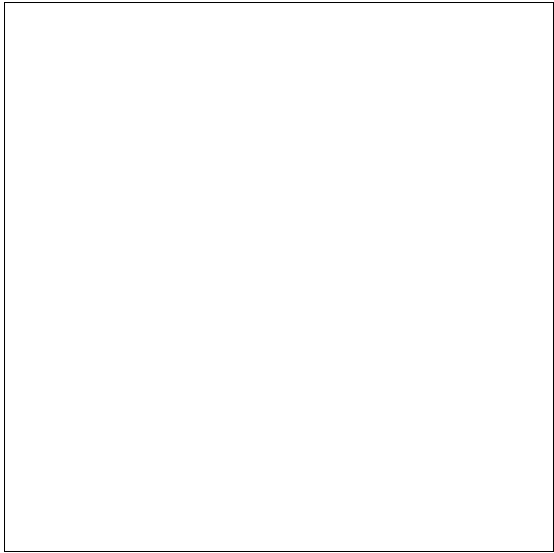
...

From that time, chickens and millipedes were enemies.

هزارپا هر هزارپا
آئیندر سرفه کرد تا هزارپا از دهانش بیرون بیرون آمد. مادر هزارپا
و کودکی به بالای درخت خزیدند تا مخفی شوند

...

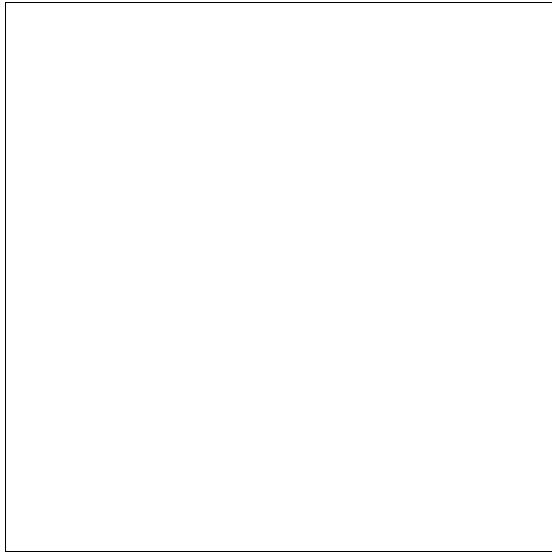
Chicken coughed until she coughed out the
millipede that was in her stomach. Mother
Millipede and her child crawled up a tree to
hide.



هزارپا به توپ ضرب زد و گل شد. هزارپا توپ را درینل کرد و گل
زد. هزارپا با سریش به توپ ضرب زد و گل زد. او در بهریت پیچ گل
زد.

...

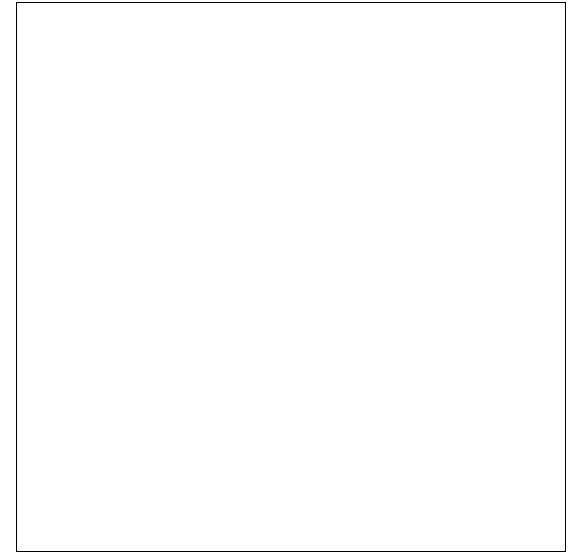
Millipede kicked the ball and scored. Millipede
dribbled the ball and scored. Millipede headed
the ball and scored. Millipede scored five goals.



خروس از اینکه بازی را باختہ بود خیلی عصبانی بود. او بازندہی خیلی بدی بود. هزارپا شروع بہ خندیدن کرد، چون دوستش شروع بہ نق زدن کرد.

...

Chicken was furious that she lost. She was a very bad loser. Millipede started laughing because his friend was making such a fuss.

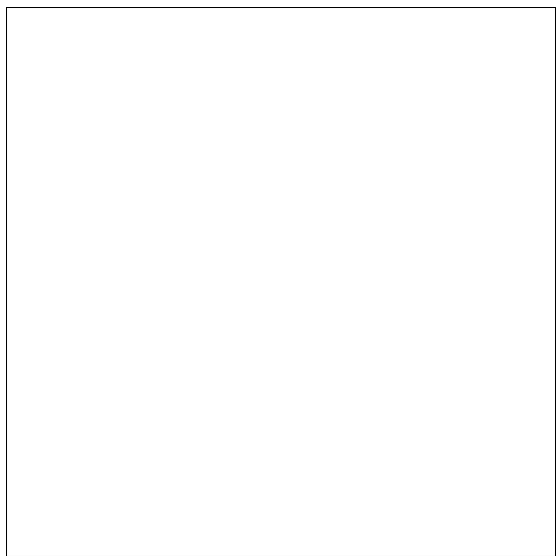


خروس عاروق زد. بعدا دوبارہ قورت داد و تف کرد. بعد عطسہ کرد و سرفہ کرد و سرفہ کرد. هزارپا چندش آور بود.

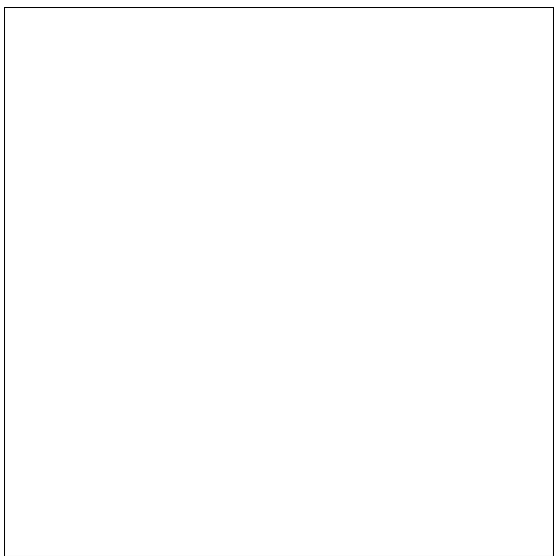
...

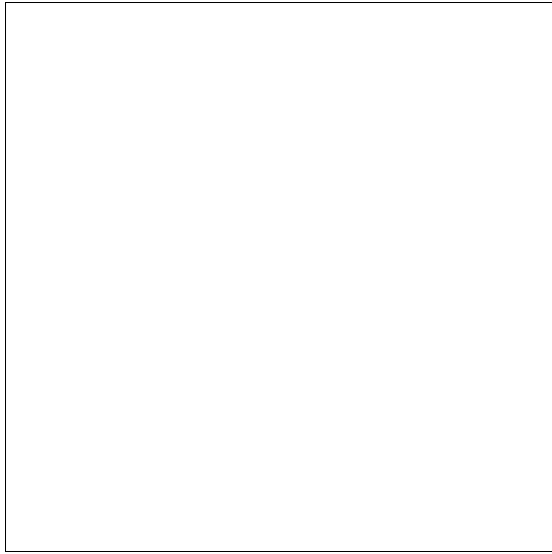
Chicken burped. Then she swallowed and spat. Then she sneezed and coughed. And coughed. The millipede was disgusting!

”از هزارپا فریاد زد،” از قدرت مخصوص استقامت فرزندم! “
 هزارپاه می توانند نوبی بد و مزه‌ی وحشت‌ناکی به وجود آورند.
 جروس احساس کرد که حالش بد می‌شود.
 ...
 Mother Millipede shouted, "Use your special
 power my child!" Millipedes can make a bad
 smell and a terrible taste. Chicken began to feel
 ill.



جروس خیلی عصبانی بود در حالی که نوکش را کاملاً باز کرد و
 هزارپا را قورت داد.
 ...
 Chicken was so angry that she opened her beak
 wide and swallowed the millipede.

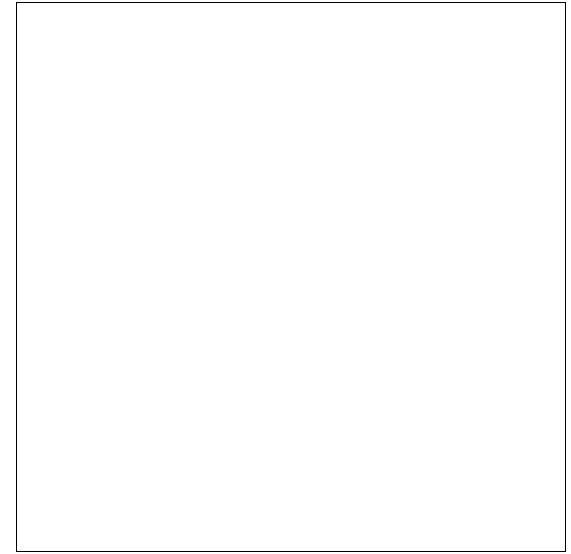




هنگامی که خروس به خانه می رفت، مادر هزارپا را دید. او پرسید،
“تو پسرم را دیده ای؟” خروس هیچ جوابی نداد. مادر هزارپا
نگران شده بود.

...

As Chicken was walking home, she met Mother Millipede. Mother Millipede asked, “Have you seen my child?” Chicken didn’t say anything. Mother Millipede was worried.



در آن هنگام مادر هزارپا صدای ظریفی را شنید؛ صدایی گریان:
“کمکم کن مادر!” مادر هزارپا به اطراف نگاه کرد و با دقت گوش
داد. صدا از درون شکم خروس می آمد.

...

Then Mother Millipede heard a tiny voice. “Help me mom!” cried the voice. Mother Millipede looked around and listened carefully. The voice came from inside the chicken.